پیام امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام

جلد اوّل

بسم الله الرّحمن الرّحیم

سخنی دربارهٔ «نهج‌البلاغه» و گویندهٔ آن[1]

سخن گفتن دربارهٔ «علی»علیه‌السلام یا اثر عظیمش «نهج‌البلاغه» از جهتی کار آسانی نیست و از جهتی آسان است!

آری آسان نیست برای کسانی که بخواهند به عمق وجود علی پی ببرند و از تمام زوایای فکر بلند و ایمان قوی و ملکات فاضلهٔ او آگاه شوند و یا نهج‌البلاغهٔ او را چنان که هست بشناسند، به یقین این کار آسانی نیست؛ ولی آگاهی بر گوشه‌هایی از این دو اقیانوس بیکران برای همه کس آسان و ممکن است.

هر کس کم‌ترین آشنایی با علی و تاریخ زندگی و سخنان و افکار او داشته باشد، به خوبی می‌داند که او یک انسان برتر است، او آیتی از آیات بزرگ حق است، او نسخهٔ نادری از کتاب وجود انسان است و می‌داند نهج‌البلاغهٔ او که پرتوی از وجود اوست نیز چنان است!

نهج‌البلاغهٔ او دریایی است بیکران، اقیانوسی است پهناور، گنجینه‌ای است پرگوهر، باغی است پرگل، آسمانی است پرستاره و خلاصه منبعی است برای همهٔ نیازهای انسان در مسیر سعادت.

بی‌شک هرگاه کسی اراده کند در چنین میدانی گام بگذارد باید خود را برای

---

۱. آغاز این کتاب به یاری خداوند در شب میلاد مسعود امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام در سال ۱۳۷۱ مطابق ۱۲ رجب ۱۴۱۳ واقع شد بی‌آن‌که هیچ گونه برنامه‌ریزی شده باشد.

نوشتن کتاب‌های قطوری آماده سازد، در حالی که هدف ما این است تنها به اشاراتی به عنوان مقدّمه‌ای برای آگاهی بیشتر در این جا بسنده کنیم و سراغ شرح سخنان مولا برویم که خودش معرّف خویش است و آفتابی است که خود دلیل آفتاب است.

در این‌جا نظر خوانندگان عزیز را به چند موضوع جلب می‌کنیم و از افکار دیگر دانشمندان و سخنان کسانی که سالها با نهج‌البلاغه و گویندهٔ آن آشنا بوده‌اند بهره می‌گیریم مخصوصاً از گواهی بسیار ارزندهٔ غیر مسلمانان آشنا به سخنان علی یا غیر شیعیان فریفتهٔ مکتب آن بزرگ‌مرد عالم انسانیّت بیشتر بهره‌مند می‌شویم تا در دلها بیشتر اثر کند و به مقتضای:

خوشتر آن باشد که حسن دلبران گفته آید در زبان دیگران

محاسن کلام او را آشکارتر ببینیم:

هنگام مطالعهٔ تاریخچهٔ نهج‌البلاغه و شروح و تفسیرهایی که بر آن نگاشته‌اند به این نکته برخورد می‌کنیم که بسیاری از مردم و حتّی گروهی از دانشمندان و علمای بزرگ، تنها سخنی از نهج‌البلاغه از دور شنیده‌اند و شاید تصوّرشان این بوده که مجموعه‌ای است از سخنان معمولی و یا کمی برتر از آن، امّا هنگامی که به آن نزدیک شده، خود را با دریای عظیمی روبه‌رو دیده‌اند که عمق و کرانه‌های آن ناپیدا بوده در این حال گرفتار اعجاب و حیرت شده و کلماتی که نشانهٔ جذبه و شوق و عشق در آن فراوان است گفته و احساسات خود را ابراز نموده‌اند.

این اعجاب و تحسین و شوق و عشق برای هر کدام از این دانشمندان سرچشمه و یا سرچشمه‌هایی داشته که می‌توان مجموعهٔ آنها را در سه عنوان زیر خلاصه کرد:

۱ـ فصاحت و بلاغت نهج‌البلاغه

۲ـ محتوای ژرف و عمیق نهج‌البلاغه

۳ـ جاذبهٔ فوق‌العادهٔ نهج‌البلاغه

۱ـ فصاحت و بلاغت نهج‌البلاغه

در قسمت اوّل یعنی فصاحت و بلاغت نهج‌البلاغه سخن‌سرایان و ادبا و نویسندگانی را می‌بینیم که عمیقاً تحت تأثیر زیبایی و شیرینی بیان و زیبایی تعبیرات و فنون ظریف بلاغت و ریزه‌کاری‌های دقیق فصاحت واقع شده‌اند و هر یک در این زمینه سخنی دارند الهام‌بخش و نشاط‌آفرین، از جمله:

۱ـ قبل از هر کس به سراغ گردآورندهٔ نهج‌البلاغه که خود از قهرمانان میدان فصاحت و بلاغت بود و گوی سبقت را در این میان از بسیاری از فصحا و بلغای عرب برده و سالیان درازی از عمر خود را صرف جمع‌آوری نهج‌البلاغه کرده است می‌رویم، همان مردی که به گفتهٔ دکتر «**زکی مبارک**» نویسندهٔ معروف مصری در کتاب «**عبقریة الشریف الرّضی**» «هرگاه به نثر او نگاه می‌کنیم عالمی را می‌بینیم که نثر علمی او گواهی می‌دهد که از بزرگان ادباست... و هنگامی که به شعر او می‌نگریم شاعری چیره‌دست با ذوقی مطبوع مشاهده می‌کنیم و مهارت در این دو میدان در کمتر کسی دیده می‌شود، افسوس که تمام آثار شریف رضی امروز در دست نیست و اگر بود می‌گفتیم او جایگاه منحصر به فرد در میان بزرگان مؤلّفان دارد».[۱]

به هر حال شریف رضی در مقدّمهٔ زیبای نهج‌البلاغه چنین می‌گوید: «**کانَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ**علیه‌السلام **مَشْرِعَ الْفَصاحَةِ وَ مَوْرِدَها وَ مَنْشَأَ الْبلاغَةِ وَ مَوْلِدَها وَ مِنْهُ ظَهَرَ مَکْنُونُها وَ عَنْهُ اُخِذَتْ قوانینُها وَ عَلی أمْثِلَتِهِ حَذا کُلُّ قائِلٍ خَطیبٍ وَ بِکلامِهِ اسْتَعانَ کُلُّ واعِظٍ بَلیغٍ وَ مَعَ ذلِكَ فَقَدْ سَبَقَ وَ قَصَّرُوا وَقَدْ تَقَدَّمَ وَ خُرُّوا**؛ امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام سرچشمهٔ فصاحت و منشأ بلاغت و زادگاه آن است و از او اسرار بلاغت آشکار گشت و قوانین و دستورات آن از وی گرفته شد بر شیوهٔ او هر خطیب توانایی راه یافت و به گفتار او هر خطیب توانایی یاری جُست و با این حال او در این میدان پیش رفت و دیگران فرو ماندند او تقدّم یافت و دیگران عقب ماندند».

---

۱. کتاب عبقریّة الشریف الرّضی، ص ۲۰۵، ۲۰۶ و ۲۰۹ (با تلخیص).

سپس در تفسیر این سخن می‌افزاید: «**لاَنَّ كَلامَهُ** علیه‌السلام **الكَلامُ الَّذي عَلَيْهِ مَسْحَة مِنَ الْعِلْمِ الإلهيّ وَ فيهِ عَبْقَة مِنَ الْكَلامِ النَبويّ**؛ زیرا در کلام او نشانه‌هایی از علم خداست و عطر و بویی از سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله».

۲ـ سپس به سراغ یکی از شارحان معروف نهج‌البلاغه می‌رویم، او که عمری را در تفسیر سخنان علی علیه‌السلام گذرانده و آگاهی فراوانی از دقایق و ظرافت‌های آن یافته و عاشقانه دربارهٔ علی و نهج‌البلاغه‌اش سخن می‌گوید یعنی عزّالدین عبدالحمید ابن ابی‌الحدید معتزلی که از دانشمندان معروف اهل سنّت قرن هفتم هجری است.[۱]

او در شرحی که بر نهج‌البلاغه نگاشته، بارها در این زمینه سخن گفته و در برابر فصاحت و بلاغت فوق‌العادهٔ نهج‌البلاغه سر تعظیم فرود آورده است.

او در یکجا (ذیل خطبهٔ ۲۲۱) بعد از شرح بخشی از کلام علی علیه‌السلام ـ دربارهٔ برزخ ـ می‌گوید:

«**وَ يَنْبَغى لَوِ اجْتَمَعَ فُصَحاءُ الْعَرَبِ قاطِبَةً فى مَجْلِسٍ وَ تُلِيَ عَلَيْهِمْ، اَنْ يَسْجُدُوا لَهُ كَمَا سَجَدَ الشُعَراءُ لِقَوْلِ عَدِيّ ابنِ الرُّقاعِ:**

قَلَم أصابَ مِنَ الدَّواةِ مِدادَها... فَلَمّا قيلَ لَهُمْ في ذلِكَ قالُوا إنّا نَعْرِفُ مَواضِعَ السُّجُودِ في الشِّعْرِ كَما تَعْرِفُونَ مَواضِعَ السُّجُودِ في الْقُرآنِ؛ اگر تمام فصحای عرب در مجلس واحدی اجتماع کنند و این بخش از خطبه برای آنها خوانده شود سزاوار است برای آن سجده کنند، (همان گونه که روایت کرده‌اند) هنگامی که شعرای عرب شعر معروف «عَدِيّ بن الرقاع» (قلم أصاب...) را شنیدند برای آن سجده کردند چون که از علّت آن سؤال شد گفتند ما محل سجود در شعر را می‌شناسیم آن گونه که شما محلّ سجود را در (آیات سجده) قرآن می‌شناسید».[۲]

در جایی دیگر هنگامی که به مقایسهٔ اجمالی میان بخشی از کلام «**مولا علی**» علیه‌السلام

---

۱. او کتاب خود را در ۲۰ جلد نگاشته و به گفتهٔ خودش، تألیف آن کمی کمتر از ۵ سال، درست به اندازهٔ دوران خلافت علی علیه‌السلام به طول انجامیده است.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۳.

بـا سـخنان مـعروف «ابـن‌نباته»،[۱] خـطیب مـعروف قـرن چـهارم هـجری مـی‌پردازد، می‌گوید:

«**فَلْيَتَامَّلْ اَهْلُ الْمَعْرِفَةِ بِعِلْمِ الْفَصاحَةِ وَ الْبيانِ هذَا الْكَلامَ بِعَيْنِ الاِنْصافِ يَعْلَمُوا أنَّ سَطْراً واحِداً مِنْ كَلامِ نَهْجِ الْبَلاغَةِ يُساوي أَلْفَ سَطْرٍ مِنْهُ بَل يَزيدُ وَ يُـرْبي عَـلى ذلِكَ**؛ آگاهان به علم فصاحت و بلاغت اگر این گفتار علی‌علیه‌السلام را بـا دیـدهٔ انـصاف بـنگرند می‌دانند که یک سطر از نهج‌البلاغه مساوی هزار سطر از سخنان معروف «**ابن‌نباته**» است بلکه بر آن فزونی می‌گیرد و برتری می‌جوید».[۲]

باز در همین زمینه تعبیر عجیبی دارد، در آن جا که یکی از خطابه‌های «**ابن‌نباته**» را در زمینهٔ جهاد که در اوج فصاحت است نـقل مـی‌کند کـه بـا جـمله‌ای از کـلمات «**امیرمؤمنان**» در خطبهٔ جهاد آمیخته شده، «**ما غُزِىَ قَوْم في عُقْرِ دارِهِمْ إلّا ذَلُّوا**؛ هیچ قوم و ملّتی در درون خانه‌ها مورد هجوم دشـمن واقـع نشـدند مگـر ایـن کـه ذلیـل شدند».

(ابن ابی‌الحدید) می‌گوید: «به این جمله بنگر و ببین چگونه از میان تمام خطبه ابن‌نباته فریاد می‌کشد، فریاد فصاحت و بلاغت و به شنونده‌اش اعلام می‌دارد که از معدنی غیر از معدن بقیهٔ خطبه برخاسته و از خاستگاهی غیر از آن خاستگاه است. به خدا سوگند همین یک جمله چنان خطبهٔ ابن‌نباته را آراسته و زینت بخشیده آن گونه که یک آیه از قرآن در لابـه‌لای یک خـطبهٔ مـعمولی درست هـمچون گـوهری درخشـــنده است کـــه پـــیوسته نـــورافشـــانی مـــی‌کند و روی بـقیهٔ سـخن روشـنایی می‌پاشد».[۳]

سرانجام گفتار او را با سخنی که در مقدّمهٔ کتابش بـیان کـرده پـایان مـی‌دهیم، می‌گوید: «**وَ امَّا الْفَصاحَةُ فَهُوَ**علیه‌السلام **اِمامُ الْفُصَحاءِ وَ سَيِّدُ الْبُلَغاءِ وَ في كَلامِهِ قيلَ: دُونَ كَلامِ**

۱. نام او ابویحیی عبدالرحیم‌بن محمّدبن اسماعیل‌بن نباته است که در سال ۳۷۴ وفات یافت.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۲۱۴.

۳. شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۸۴.

الْخالِقِ وَ فَوْقَ كَلامِ الْمَخْلوقين وَ مِنْهُ تَعَلَّمَ النّاسُ الْخِطابَةَ وَ الْكِتابَةَ؛ و امّا فصاحت، او پیشوای فصیحان و سرور بلیغان است و لذا دربارهٔ کلام او گفته شده پایین‌تر از کلام خالق و برتر از کلام مخلوقین است و مردم از او راه و رسم خطابه و نوشتن را آموخته‌اند».[1]

۳ـ «**جورج جرداق**» نویسندهٔ معروف مسیحی لبنانی در کتاب ارزندهٔ خود «**اَلاِمامُ عَلِیّ صَوْتُ الْعِدالَةِ الاِنْسانیَّة**» در پایان فصلی که به بیان شخصیّت «**علی**علیه السلام» تخصیص داده دربارهٔ نهج‌البلاغه چنین می‌گوید:

«در بلاغت، فوق بلاغتهاست. قرآنی است که از مقام خود اندکی فرود آمده سخنی است که تمام زیباییهای زبان عرب را در گذشته و آینده در خود جای داده، تا آن جا که دربارهٔ گویندهٔ آن گفته‌اند: سخنش پایین‌تر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوق است».[2]

۴ـ«**جاحظ**» که از بزرگ‌ترین ادبا و نوابغ عرب است و در اوایل قرن سوّم هجری می‌زیسته، در کتاب معروف و مشهور خود «**البیان و التبیین**» کلماتی از امیرمؤمنان علی علیه السلام را نقل کرده و به ستایش آن حضرت پرداخته است. از جمله هنگامی که در جلد اوّل کتاب خود به یکی از کلمات قصار آن حضرت رسید ـ جملهٔ «**قِیمَةُ کُلِّ امْرِءٍ ما یُحْسِنُهُ**؛ ارزش هر کس همان است که خوب می‌داند و از عهدهٔ آن برمی‌آید»[3] ـ می‌گوید: اگر در تمام این کتاب جز این جمله نبود کافی بود، بلکه بالاتر از حدّ کفایت؛ زیرا بهترین سخن آن است که مقدار کمش تو را از مقدار بسیار بی‌نیاز کند و مفهومش ظاهر و آشکار باشد، گویی خداوند جامه‌ای از جلالت و عظمت و پرده‌ای از نور حکمت بر آن پوشانده که هماهنگ با نیّت پاک و فکر بلند و تقوای بی نظیر گوینده‌اش می‌باشد.

---

۱. شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۴.
۲. صوت العدالة الانسانیة، ج ۱، ص ۴۷.
۳. نهج‌البلاغه، قصار الحکم، شمارهٔ ۸۱.

۵ـ نویسندهٔ کتاب «**الطراز**» (امیر یحیی علوی) در کتاب خود جمله‌ای از جاحظ نقل می‌کند، می‌گوید: «این مرد که یکّه‌تاز میدان فصاحت و بلاغت بود، در سخنی چنین گفته: هرگز کلامی بعد از کلام خدا و پیامبرش به گوش من نخورده، مگر این که با آن مقابله به مثل کرده‌ام، جز کلمات امیرالمؤمنین «کرّم الله وجهه» که من توان مبارزه با آن را هرگز در خود نیافتم؛ سخنانی همچون: «**ما هَلَكَ امْرُء عَرَفَ قَدْرَهُ**؛ کسی که ارزش وجود خود را بشناسد هرگز هلاک نمی‌شود»، «**مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبّهُ**؛ آن کس که خویش را بشناسد پروردگارش را شناخته است»، «**الْمَرءُ عَدُوّ ما جَهِلَ**؛انسان دشمن چیزی است که نمی‌داند» و «**وَ اسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظيرَهُ وَاحْسِنْ اِلى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ اَميرَهُ وَ احْتَجْ اِلى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ اَسيرَهُ**؛ از هر کس می‌خواهی بی‌نیاز شو تا همانند او باشی و به هر کس می‌خواهی نیکی کن تا امیر او باشی و به هر کس می‌خواهی نیازمند باش تا اسیرش شوی»!

سپس می‌افزاید: «به انصاف جاحظ در این گفتارش نگاه کن و این دلیلی ندارد جز این که بلاغت سخنان علی‌ علیه‌السلام پرده‌های گوش او را تکان داده و عقل او را به خاطر اعجاز و فصاحتش حیران ساخته، هنگامی که جاحظ با آن ید بیضایی که در بلاغت دارد چنین باشد تکلیف دیگران روشن است».[۱]

بی‌جهت نیست که همین دانشمند زیدی (صاحب کتاب الطّراز) اظهار شگفتی می‌کند از بزرگان علمای معانی و بیان که در طریق دستیابی به فصاحت و بلاغت بعد از کلام خدا و کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تکیه بر دیوان‌های شعرای عرب و کلمات خطبا کرده‌اند و کلمات علی‌ علیه‌السلام را به دست فراموشی سپرده‌اند، در حالی که می‌دانسته‌اند در بالاترین سطح فصاحت و بلاغت است و آنچه می‌خواهند در آن موجود است استعاره، تمثیل، کنایه، مجازهای زیبا و معانی دقیق همه در آن جمع است.[۲]

---

۱. الطراز، ج ۱، ص ۱۶۵ ـ ۱۶۸.
۲. الطراز،ج ۱، ص ۱۶۵ ـ ۱۶۸.

۶ـ «**محمّد غزّالی**» نویسندهٔ معروف، در کتاب «**نظرات فی القرآن**» جمله‌ای از یازجی در سفارش به فرزندش نقل می‌کند که عین عبارت این است: «**اِذا شِئْتَ اَنْ تَفُوقَ اَقْرانَكَ فِی الْعِلْمِ و الاَدَبِ وَ صَناعَةِ الاِنشاءِ فَعَلَیْكَ بِحِفْظِ الْقُرآنِ وَ نَهْجِ البلاغَةِ**؛ اگر می‌خواهی از اقران و همطرازان در علم و ادب و نویسندگی برتر باشی در حفظ قرآن و نهج‌البلاغه بکوش».[1]

۷ـ درست به همین دلیل «**شهاب‌الدین آلوسی**» مفسّر معروف ـ هنگامی که به نام نهج‌البلاغه می‌رسد ـ می‌گوید: «انتخاب این نام برای این کتاب، به خاطر آن است که مشتمل بر سخنانی است که انسان تصوّر می‌کند برتر از کلام مخلوق و پایین‌تر از کلام خالق متعال است، سخنانی که به مرحلهٔ اعجاز نزدیک شده و ابداعات و ابتکاراتی در حقیقت و مجاز دارد».[2]

۸ـ استاد «**محمّد محیی‌الدین عبدالحمید**» در توصیف نهج‌البلاغه چنین می‌گوید: «کتابی است که در درون خود چشمه‌های جوشان بلاغت و فنون آن را جای داده و اسباب فصاحت را برای بینندگان فراهم ساخته و زمان چیدن میوه‌های شیرینش فرا رسیده، زیرا از سخنان فصیح‌ترین خلق خدا بعد از رسول‌الله تراوش کرده، کسی که قدرتش از همه بیشتر و منطقش قوی‌تر و تسلّطش بر لغات از همه فزون‌تر است، به طوری که هر گونه می‌خواست آنها را به گردش درمی‌آورد، حکیمی که فنون حکمت از بیانش خارج می‌شود، خطیبی که سحر بیانش دل‌ها را پر می‌کند، عالم و دانشمندی که بر اثر همنشینی با پیامبر و کتابت وحی و دفاع از دین با شمشیر و زبان از طفولیتش چنان امکاناتی برای او فراهم شده که برای غیر او دست نداده است».[3]

۹ـ یکی از شارحان معروف نهج‌البلاغه «**شیخ محمّد عبده**» پیشوای بزرگ اهل

۱. نظرات فی القرآن، ص ۱۵۴، طبق نقل نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۹۱.

۲. از کتاب «الجریدة الغیبیة» به نقل از مصادر نهج‌البلاغه، ج ۱.

۳. مصادر نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۹۶.

سنّت و نویسندۀ معروف عرب در مقدّمۀ کتابش بعد از آن که اعتراف می‌کند که تصادفاً از وجود این کتاب شریف یعنی نهج‌البلاغه آگاهی یافت! ـ که این خود نکتۀ بسیار قابل تأمّلی است ـ مطالب بسیار بلندی دربارۀ نهج‌البلاغه می‌گوید، از جمله این که:

«هنگامی که بعضی از صفحات نهج‌البلاغه را از نظر گذراندم و در بخشی از عباراتش از مواضع مختلف دقّت کردم و موضوعات گوناگونی را مورد توجّه قرار دادم، در نظرم چنین مجسّم شد که گویی در این کتاب، جنگ‌های عظیم و نبردهای سنگینی برپاست، حکومت در دست بلاغت و قدرت در اختیار فصاحت است و اوهام و پندارها بی‌ارزشند سپاه خطابه و لشکرهای فصاحت، در صفوف منظّم بر اوهام هجوم آورده و با سلاح دلایل قوی بر وسوسه‌ها حمله‌ور شده‌اند.

قدرت باطل را در همه جا می‌شکنند و شک و تردید را در هم می‌کوبند و فتنه‌های اوهام را خاموش می‌سازند و دیدم حاکم و فرمانده آن دولت و یکّه‌تاز آن صولت و پرچمدار پیروز آن «**امیرمؤمنان علی‌بن ابی طالب**» است.[1]

۱۰ـ «**سبط‌بن جوزی**» که خود یکی از خطبا و مورّخان و مفسّران معروف اهل سنّت است در «تذکرة الخواص» جملۀ کوتاه و جالبی دارد می‌گوید:

«**وَ قَدْ جَمَعَ اللهُ لَهُ بَيْنَ الْحَلاوَةِ وَ المَلاحَةِ و الطَّلاوَةِ وَ الْفَصاحَةِ لَمْ يَسْقُطْ مِنْهُ كَلَمَة وَ لا بارَتْ لَهُ حُجَّة، اَعْجَزَ النّاطِقينَ وَ حازَ قَصَبَ السَّبْقِ فِى السّابِقينَ اَلْفاظ يُشْرِقُ عَلَيْها نُورُ النُّبُوَّةِ وَ يُحيِّرُ الاَفْهامَ وَ الاَلْبابَ**؛ خداوند امتیازات حلاوت و ملاحت و زیبایی و فصاحت را در وجود علی علیه السلام جمع کرده، کلمه‌ای از او ساقط نشده و حجّت و برهانی از دست نرفته است؛ تمام سخن گویان را ناتوان ساخته و گوی سبقت را از همگان ربوده است؛ کلماتی که نور نبوّت بر آن تابیده و افکار و عقول را حیران ساخته است».[2]

۱. شرح نهج‌البلاغه محمّد عبده، ص ۹ و ۱۰ (با کمی ترجمۀ آزاد).
۲. تذکرة الخواص، باب ۶، ص ۱۲۸.

۱۱ و ۱۲ ـ ایـن بـخش را بـا دو سخن از دو دانشـمند مـعروف مسـیحی پـایان می‌دهیم:

«**میخائیل نعیمة**» نویسندهٔ مسیحی و متفکّر معروف عرب زبان چنین می‌گوید:

«اگر علی تنها برای اسلام بود چرا باید یک نفر مسیحی در سال ۱۹۵۶ (م) به شرح زندگی او و تفحّص و دقّت در وقایع آن بپردازد (اشاره به جورج جرداق نویسندهٔ مسیحی لبنانی و مؤلّف کتاب الامام علی صوت‌العدالة الانسانیة) و مانند شاعری شیفته، آن قضایای دلفریب و حکایات نغز و دلاوریهای شگفت‌انگیز را به سرودهای شاعرانه تغنّی کند؛ پهلوانی امام نه تنها در میدان حرب بود بلکه در روشن‌بینی و پاکدلی، بلاغت، سحر بیان، اخلاق فاضله، شور ایمان، بلندی همّت، یاری ستمدیدگان و ناامیدان و متابعت حق و راستی و بالجمله در همهٔ صفات حسنه پهلوان بود».[۱]

در جای دیگر از مقدّمه‌اش می‌گوید:

«این نابغهٔ عرب آنچه اندیشید و گفت و عمل کرد ـ بین خود و خدا ـ چیزهایی است که هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده است و بسیار بسیار بیش از آن است که مورّخ بتواند به دست و زبان و قلم بیان کند؛ بدین جهت هر صورتی که ما رسم کنیم، صورتی ناقص و کم‌ارزش است».[۲]

---

۱. ترجمه و انتقاد از کتاب «الامام علی ندای عدالت انسانیّت»، ص ۲.

۲. همان مدرک، ص ۳.

۲ـ محتوای ژرف و جامعیّت نهج‌البلاغه

از امتیازات فوق‌العادهٔ نهج‌البلاغه که هر خوانندهٔ آگاهی در همان لحظات نخستین با آن آشنا می‌شود، مسألهٔ جامعیّت و تنوّع عجیب آن است، به طوری که انسان باور نمی‌کند یک فرد بتواند این همه گفتار نغز و سخنان شیرین و حساب شده و دقیق در موضوعات کاملاً مختلف بلکه متضاد گردآوری کند و مسلّماً این کار از غیر امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام که قلبش گنجینهٔ اسرار الهی و روحش اقیانوس عظیم علم و دانش است، ساخته نیست.

باز در این جا به گواهی چند نفر از دانشمندان اشاره می‌کنیم:

۱ـ بد نیست از کلام نویسندهٔ معروف و پیشوای بزرگ اهل سنّت «**شیخ محمّد عبده**» آغاز کنیم، او ترسیم جالبی از حال خویش به هنگام نخستین برخورد با خطبه‌ها و نامه‌های گوناگون نهج‌البلاغه و کلمات قصار دارد که بسیار گویا و رساست، می‌گوید:

«هر زمان از بخشی از نهج‌البلاغه به بخش دیگر منتقل می‌شدم، احساس می‌کردم منظره‌ها کاملاً عوض می‌شود گاه خود را در عالمی می‌دیدم که ارواح بلند معانی در لباس‌های زیبایی از بهترین عبارات درگرداگرد نفوس پاک درگردشند و به قلوب صاف نزدیک می‌شوند، راه راست را به آنها الهام می‌کنند و مسیر وصول به هدف را نشان می‌دهند و از لغزشگاه‌ها برحذر داشته، به جاده‌های فضل و کمال رهنمون می‌شوند.

زمانی دیگر چهره‌هایی را می‌دیدم، در هم کشیده شده، با چنگ و دندان‌های آشکار، که آمادهٔ حمله کردن به دشمنند و در پایان دلهای آماده را با میل خودشان تسخیر کرده، در خاطره‌ها بدون توسّل به زور نفوذ می‌کنند، ولی خیالات باطل و پندارهای فاسد را با قدرت از میان برمی‌دارند.

گاه به خوبی می‌دیدم یک عقل نورانی که هیچ شباهتی به مخلوقات جسمانی نداشت، از موکب الهی جدا شده و با روح انسانی پیوند یافته، او را از پرده‌های

ظلمانی طبیعت بیرون آورده و به ملکوت اعلی بالا می‌برد و به جایگاه نور اجلی می‌رساند و آن را در عالم قدس جای می‌دهد، بعد از آن که از شائبه‌های تدلیس رهایش می‌سازد.

لحظاتی دیگر گویی با گوش خودم سخنان خطیب حکمت‌آموز را می‌شنیدم که با دانشمندان و مدیران جامعه با صدای رسا سخن می‌گوید، راه راست را به آنها نشان می‌دهد و آنان را از موارد شکّ و تردید و لغزشگاه‌ها برحذر می‌دارد، آنها را به دقایق سیاست ارشاد و به راه و روش کیاست، هدایت می‌کند و عالی‌ترین درس‌های زمامداری و تدبیر را به آنان می‌آموزد.

آری این کتاب همان کتابی است که «**سیّد رضی**» رحمه‌الله از کلمات سیّد و مولای ما امیرمؤمنان علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام جمع‌آوری کرده و نامش را نهج‌البلاغه گذارده و من هیچ نامی را سزاوارتر از آن، برای نشان دادن محتوای این کتاب نمی‌بینم و توصیفی برتر از آنچه این نام از آن پرده برمی‌دارد، در وسع خود ندارم».[1]

۲ـ شارح معروف نهج‌البلاغه «**ابن ابی‌الحدید معتزلی**» در این باره می‌گوید: «من بسیار در شگفتم از مردی که در میدان جنگ چنان خطبه می‌خواند که گواهی می‌دهد طبیعتی همچون طبیعت شیران دارد، سپس در همان میدان هنگامی که تصمیم بر موعظه و پند و اندرز می‌گیرد، سخنانی از زبانش تراوش می‌کند که گویی طبیعتی همچون راهبانی دارد که لباس مخصوص رهبانی پوشیده و در دِیرها زندگی می‌کنند، نه خون حیوانی می‌ریزند و نه حتّی از گوشت حیوان تناول می‌کنند.

گاه در چهرهٔ «**بسطام‌بن قیس**» و «**عتیبة‌بن حارث**» و «**عامربن طفیل**»[2] ظاهر می‌شود و گاه در چهرهٔ «**سقراط حکیم**» و «**یوحنّا**» و «**مسیح بن مریم**».

من سوگند می‌خورم به همان کسی که تمام امّتها به او سوگند یاد می‌کنند، من

---

۱. شرح نهج‌البلاغه، شیخ محمّد عبده، ص ۱۰ (با کمی ترجمهٔ آزاد).

۲. در جاهلیّت سه نفر به عنوان قهرمان میدان نبرد معروف بوده‌اند و به آنها مثل زده می‌شد، عامربن طفیل و بسطام بن قیس و عتیبة‌بن حارث (الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۰۱).

این خطبه (خطبهٔ اَلهیکُمُ التکاثر ۲۲۱) را از پنجاه سال قبل تا کنون بیش از هزار بار خوانده‌ام و هر زمان آن را خوانده‌ام، ترس و وحشت و بیداری عمیقی تمام وجود مرا در برگرفت و در قلب من اثر عمیقی گذاشت و در اعضای پیکرم لرزشی. هر زمان در محتوای آن دقّت کردم؛ به یاد مردگان از خانواده و بستگان و دوستانم افتادم و چنان پنداشتم که من همان کسی هستم که امام در لابه‌لای این خطبه توصیف می‌کند.

چقدر واعظان و خطیبان و فصیحان در این زمینه سخن گفته‌اند و چقدر من در برابر سخنان آنها به طور مکرّر قرار گرفته‌ام امّا در هیچ کدام از آنها تأثیری را که این کلام در دل و حالم می‌گذارد، ندیده‌ام».[1]

۳ـ «**شیخ بهایی**» در «**کشکول**» خود از کتاب «**الجواهر**» از قول «**أبوعبیده**» نقل می‌کند: «علی علیه السلام نُه جمله بیان فرموده که بلیغان عرب را از آوردن یک جملهٔ مانند آن مأیوس ساخته است. سه جمله در مناجات، سه جمله در علوم و سه جمله در ادب».[2]

سپس به شرح این جمله‌های نُه‌گانه پرداخته است، که بخشی از آن در نهج‌البلاغه و بخشی در سایر سخنان علی علیه السلام است.

۴ـ «**دکتر زکی مبارک**» در کتاب «**عبقریة الشریف الرضی**» با بیانی رسا می‌گوید: «من معتقدم که دقّت و بررسی در نهج‌البلاغه به انسان مردانگی و شهامت و بزرگی روح می‌بخشد، چرا که از روح بزرگی سرچشمه گرفته که در برابر مشکلات و حوادث با قدرت شیران مقابله کرده است».[3]

در این جا سخن از آگاهی و اطلاعات بیشتر نیست بلکه سخن از درخشش روح شهامت و شجاعت و علوّ نفس در سایهٔ امعان نظر در نهج‌البلاغه است.

---

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۳.
۲. کشکول شیخ‌بهایی، ج ۳، ص ۳۹۷.
۳. عبقریة الشریف الرضی، ج ۱، ص ۳۹۶.

۵ـ «**ابن أبی‌الحدید**» نیز در این زمینه داد سخن داده و در یکی از گفتارهای بلند خود می‌گوید: «سبحان‌الله! چه کسی این همه امتیازات گرانبها و ویژگی‌های شریف و باارزش را به این مرد نمونه (علی علیه‌السلام) بخشیده، چگونه می‌شود یکی از فرزندان عرب مکّه که تنها در آن محیط زیسته و با هیچ یک از فلاسفه همنشین نبوده، در دقایق علوم الهیّه و حکمت متعالیه، از افلاطون و ارسطو آگاه‌تر باشد. کسی که با بزرگان عرفان و اخلاق هرگز معاشر نبوده در این باب برتر از سقراط باشد. کسی که در میان شجاعان پرورش نیافته (چون اهل مکّه صاحبان تجارت بودند و نه جنگجو) با این حال شجاع‌ترین فردی باشد که گام بر روی زمین نهاده است»![1]

۶ـ «**مرحوم سیّد رضی**» گهگاه اشارات کوتاه و پرمعنایی را در عظمت محتوای نهج‌البلاغه در لابه‌لای این کتاب شریف آورده است که بسیار قابل ملاحظه است، از جمله در ذیل خطبهٔ ۲۱ می‌گوید:

«**اِنَّ هذا الْكلامَ لَوْ وُزِنَ بَعْدَ كَلامِ اللهِ سُبْحانَهُ وَ بَعْدَ كَلامِ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله بِكُلِّ كَلامٍ لَمالَ بِهِ راجِحاً وَ بَرَّزَ عَلَيْهِ سابِقاً**؛ این سخن هرگاه بعد از کلام خدا و کلام رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ با هر سخنی مقایسه شود بر آن برتری دارد و پیشی می‌گیرد».

او با اشاره به خطبهٔ ۲۱: «**فَاِنَّ الْغايَةَ اَمامَكُمْ وَ اِنَّ وراءَكُمُ السّاعَةُ تَحْدُوكُمْ، تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا فَاِنَّما يُنْتَظَرُ بِاَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ**؛ رستاخیز در برابر شماست و مرگ همچنان شما را می‌راند، سبکبار شوید، تا به قافله برسید و بدانید شما در انتظار بازماندگان نگهداشته شده‌اید» می‌گوید: «این سخن اگر بعد از کلام خدا و کلام رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله با هر سخن دیگری سنجیده شود، از آن برتری خواهد داشت و پیشی خواهد گرفت».

در ذیل حکمت ۸۱ از کلمات قصار نیز شبیه همین معنا را آورده و می‌گوید: «این سخنی است که قیمتی برای آن نمی‌توان یافت و هیچ گفتار حکمت‌آمیزی هم وزن آن پیدا نخواهد شد و هیچ سخنی همپایه و قرین آن نیست».

---

۱. شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۱۴۶.

۷ـ در این جا عنان سخن را به دست نویسندهٔ معروف مصری **(عبّاس محمود العقاد)** که از بزرگ‌ترین نویسندگان معاصر عرب محسوب می‌شود، سپرده و همراه او در نهج‌البلاغه سیر می‌کنیم. او در جای جای کتاب خود به نام «**عبقرية الإمام**» تعبیرات بلندی دارد که حکایت از معرفت عمیق او نسبت به شخصیّت امیرمؤمنان علیه‌السلام و کلماتش در نهج‌البلاغه دارد.

در یکجا می‌گوید: «نهج‌البلاغه چشمهٔ جوشانی است از آیات توحید و حکمت الهی که آگاهی بحث کنندگان در عقاید و اصول خداشناسی و توحید را گسترش می‌بخشد».[۱]

در جای دیگر می‌گوید: «هر نمونه از کلام او گواه بر استعداد و ملکهٔ خداداد او در قدرت بیان حقایق است، او بدون شک از فرزندان آدم است که علم اسما به او آموخته شد و مصداق «**وَ عَلَّمَ آدَمَ الاَسْماءَ كُلَّها**» و همچنین «**اُوتُوا الْكِتابَ**» و «**فَصْلُ الْخِطابِ**» است».[۲]

در جای دیگر می‌گوید: «کلمات پرمحتوایی که از امام روایت شده، در سطح بلندی قرار دارد که برتر از آن در حکمت سلوک تصوّر نمی‌شود... **پیغمبر اکرم** صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «علمای امّتم همچون پیامبران بنی‌اسرائیلند». این حدیث شریف بیش از هر کس، دربارهٔ علی علیه‌السلام صادق است که سخنان حکیمانهٔ او همردیف سخنان حکیمانهٔ انبیاست».[۳]

۸ـ نویسنده و دانشمند معاصر دیگری به نام «**محمّد امین نواوی**» در توصیف نهج‌البلاغه می‌گوید: «این کتابی است که خداوند آن را حجّت آشکاری بر این حقیقت قرار داده که علی علیه‌السلام بهترین مثال زندهٔ نور قرآن و حکمت آن و علم و هدایت و اعجاز و فصاحتش بود. برای علی علیه‌السلام در این کتاب مطالب گرانبهایی جمع

---

۱. العبقریات، ج ۲، ص ۱۳۸ (چاپ دارالکتاب اللبنانی).
۲. همان مدرک، ص ۱۴۵.
۳. همان مدرک، ص ۱۴۴.

شده که هیچ یک از بزرگان حکما و فلاسفهٔ معروف جهان و نوابغ از علمای ربّانی، در زمینهٔ فلسفه و اصول سیاست راستین و مواعظ آشکار و حجّت رسا، دارا نبوده‌اند».[۱]

۹ـ باز به سراغ نویسندهٔ معروف دیگری از مصر، یعنی «**طه حسین**» می‌رویم؛ او در یکی از سخنان خود بعد از نقل کلامی از علی علیه‌السلام در پاسخ سؤال مردی که در جریان جنگ جمل دچار تردید شده بود، می‌گوید: «من پس از وحی و سخنان خداوند جوابی باشکوهتر و شیواتر از این جواب ندیده و نمی‌شناسم».[۲]

۱۰ـ مرحوم «**ثقةالاسلام کلینی**» در جلد اوّل کافی، بعد از نقل یکی از خطبه‌های توحیدی علی علیه‌السلام چنین می‌گوید:

«این از خطبه‌های بسیار مشهور است که توده‌های مردم آن را می‌دانند و برای کسانی که طالب علم توحیدند، تدبّر و فهم آن کافی است و اگر تمام زبان‌های جن و انس ـ غیراز زبان انبیا ـ جمع شوند تا توحید را بیان کنند هرگز مانند آنچه علی علیه‌السلام ـ که پدر و مادرم به فدایش باد ـ آورده است، نخواهند آورد و اگر بیانات آن بزرگوار نبود مردم نمی‌دانستند راه توحید را چگونه طی کنند».[۳]

۱۱ـ این بحث را با گفتاری از یکی از فقهای بزرگ «**علّامهٔ فقید آیةالله خویی**» پایان می‌دهیم؛ او می‌گوید: «هنگامی که علی علیه‌السلام در خطبه‌های نهج‌البلاغه وارد بحثی می‌شود، جایی برای سخن دیگری باقی نمی‌گذارد تا آن جا که افرادی که از تاریخ زندگی امیرمؤمنان علی علیه‌السلام آگاهی کافی ندارند گمان می‌کنند که او تمام عمرش را تنها دربارهٔ همان موضوع صرف کرده است».[۴]

---

۱. مصادر نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۹۰.
۲. سیری در نهج‌البلاغه، ص ۱۸ و ۱۹.
۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۶.
۴. البیان، ص ۹۰.

۳ـ جاذبهٔ فوق‌العادهٔ نهج‌البلاغه

تمام کسانی که با نهج‌البلاغه سر و کار داشته و دارند ـ اعم از شیعیان علی و سایر دانشمندان اسلامی و علما و دانشمندان مسیحی ـ بدون استثنا از جاذبهٔ نیرومند نهج‌البلاغه سخن گفته‌اند و خود را تحت تأثیر و نفوذ آن دیده‌اند. این کشش و جاذبهٔ نیرومند که در خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار علی علیه السلام کاملاً محسوس است، انگیزهٔ اصلی گروهی از دانشمندان، برای شرح نهج‌البلاغه یا نوشتن کتاب و مقاله دربارهٔ شخصیّت علی علیه السلام بوده است.

به عقیدهٔ ما این جاذبه دلایل روشنی دارد که مهم‌ترین آنها عبارت است از:

۱ـ در نهج‌البلاغه همه جا سخن از همدردی با طبقات محروم و ستمدیدهٔ انسانهاست، همه جا سخن از مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی و بیدادگری‌های استثمارگران و طاغوتهاست.

در عهدنامهٔ مالک اشتر که در کوتاه‌ترین عبارات، رساترین برنامه‌های کشورداری پی‌ریزی شده هنگامی که از گروه‌های هفتگانهٔ اجتماعی و وظایف و حقوق آنها سخن به میان می‌آید، سخن با آرامش خاصّی پیش می‌رود، امّا همین که به قشرهای محروم و ستمدیده می‌رسد، گفتار امام چنان اوج می‌گیرد که گویا از پردهٔ دل فریاد می‌کشد: «**اللهَ اللهَ فِی الطَّبَقَةِ السُّفْلی مِنَ الَّذینَ لا حیلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَساکینِ وَ الْمُحْتاجینَ وَ اَهْلُ الْبُؤْسی وَ الزَّمْنی**؛ خدا را خدا را! ای مالک اشتر در مورد قشر پایین از محرومان و نیازمندان و رنج‌دیدگان و از کارافتادگان...». سپس به او دستور می‌دهد که شخصاً بدون وساطت دیگران، وضع آنها را در سراسر کشور اسلام زیر نظر بگیرد و اجازهٔ دخالت دربارهٔ آنها را به کس دیگر ندهد؛ به طور مداوم از آنها سرکشی کند تا مشکلات همگی با سرپنجهٔ عدالت گشوده شود.

نه تنها در این جا بلکه در همه جا و به هر مناسبت علی علیه السلام دربارهٔ آنها سفارش می‌دهد، توصیه می‌کند و فریاد می‌زند.

۲ـ نهج‌البلاغه همه جا در مسیر آزادی انسان از زنجیر اسارت هوا و هوس که او

را به ذلّت و بدبختی می‌کشاند و همچنین اسارت ستمگران خودکامه و طبقات مرفّه پرتوقّع گام برمی‌دارد و از هر فرصتی برای این هدف مقدّس استفاده می‌کند و هشدار می‌دهد که هر جا نعمت‌های فراوانی روی هم انباشته شده است، حقوق از دست رفته‌ای در کنار آن به چشم می‌خورد![۱]

امام علیه السلام هشدار می‌دهد که در بازگرداندن روح آزادی و مساوات و عدالت کمترین انعطافی نباید نشان داد بلکه اصولاً مقام والای حکومت را در درجۀ نخست برای همین امر پذیرفته است[۲] و آن کس که گمان می‌برد علی علیه السلام روی این موضوع معامله‌ای خواهد کرد، سخت در اشتباه است و علی علیه السلام را نشناخته است.[۳]

۳ـ جذبه‌های عرفانی نهج‌البلاغه به گونه‌ای است که ارواح تشنه را با زلال خود آن چنان سیراب و مست می‌کند که نشئۀ شراب طهورش از تمام ذرات وجود آدمی آشکار می‌گردد!

هنگامی که سخن از شناسایی خدا و جاذبۀ صفات جمال و جلال اوست گفتارش چنان اوج می‌گیرد که خواننده احساس می‌کند بر بال و پر فرشتگان سوار شده، به دوردست‌ترین نقاطی که اندیشۀ انسانی از آن فراتر نتواند رفت، پرواز می‌کند.[۴]

هنگامی که برای بیدار کردن ارواح خفته و بی‌درد، تازیانۀ سخن را به دست می‌گیرد و از مرگ و پایان زندگی و سرنوشت اقوام پیشین بحث می‌کند، آن‌چنان تکان‌دهنده است که روح هر انسانی را به لرزه درمی‌آورد، لرزه‌ای دردناک و در عین حال لذّت‌بخش و بیدارگر.[۵]

۴ـ یکی دیگر از جاذبه‌های نیرومند نهج‌البلاغه همان گونه که قبلاً اشاره شد، این

---

۱. امام علی صدای عدالت انسانیّت، ج ۳، ص ۱۷۷.

۲. خطبه شقشقیّه (خطبۀ ۳).

۳. نامه به عثمان بن حنیف. (نامۀ ۴۵).

۴. خطبۀ اوّل و خطبۀ اشباح (خطبۀ ۹۱) و خطبه‌های فراوان دیگر.

۵. خطبه‌های ۱۰۹ ـ ۱۱۱ ـ ۱۱۳ و خطبه‌های دیگر.

است که در هر میدانی گام می‌نهد چنان حق سخن را ادا می‌کند و دقایق را مو به مو شرح می‌دهد که گویی گویندهٔ این سخن تمامی عمر را اشتغال به بحث و بررسی روی همین موضوع داشته، نه غیر آن.

هنگامی که امامعليه‌السلام یک خطبهٔ توحیدی را آغاز می‌کند و به شرح اسما و صفات جمال و جلال خدا می‌پردازد، چهرهٔ یک فیلسوف بزرگ الهی در نظر انسان مجسّم می‌گردد که سالیان دراز همه وقت سخن از توحید گفته و دُرهای گرانبها در این زمینه سُفته و غیر از آن گفتاری نداشته است؛ نه به سوی تجسّم گام برمی‌دارد و نه به سوی تعطیل صفات و آن چنان خدا را معرّفی می‌کند که انسان با چشم دل او را همه جا در آسمانها، در زمین و درون جان خود حاضر می‌بیند و روحش سرشار از انوار معرفت الهی می‌گردد.

امّا همین که نهج‌البلاغه را می‌گشاییم ناگاه چشم ما روی خطبهٔ جهاد متوقّف می‌گردد؛ فرمانده و افسر شجاع و دلاوری را می‌بینیم که لباس رزم در تن کرده و دقیق‌ترین دستورات و تاکتیک‌های جنگی را برای افسران و لشکریان خود تشریح می‌کند، آن چنان که گویی در تمام عمر جز با میدان جنگ و فنون نبرد سر و کار نداشته است.

هنگامی که نهج‌البلاغه را ورق می‌زنیم امام را بر کرسی حکومت و رهبری امّت می‌بینیم که آیین کشورداری را برای استانداران و فرمانداران خود شرح می‌دهد، رموز انحطاط و اوج گرفتن تمدّنها، سرنوشت اقوام ظالم و ستمگر و راه وصول به یک آرامش اجتماعی و سیاسی و نظامی را با پخته‌ترین عبارات بیان می‌کند آن چنان که گویی در سرتاسر عمر کاری جز این نداشته است.

دگر بار آن را باز ورق می‌زنیم امامعليه‌السلام را بر مسند درس اخلاق و تهذیب نفوس و تربیت ارواح و افکار می‌بینیم، مرد وارسته‌ای به نام «**همّام**» از او تقاضای درس جدید در زمینهٔ صفات و روش‌های پرهیزگاران کرده و آن چنان تشنه است که با یک پیمانه و دو پیمانه سیراب نمی‌گردد.

امام دریچه‌های دانش سرشار خود را به روی او گشوده، آنچنان درس پارسایی و وارستگی و پرهیزگاری به او می‌دهد و حدود یکصد صفت از صفات آنها را در عباراتی محکم، عمیق و نافذ برای سالکان راه حق برمی‌شمرد، گویی که قرنها بر همین مسند و همین جایگاه به ارشاد خلق و تربیت نفوس و تدریس اخلاق پرداخته است، تا آن جا که سؤال کننده پس از شنیدن این گفتار صیحه‌ای می‌زند و نقش بر زمین می‌شود! و این گونه نفوذ سخن چیزی است که در تاریخ سابقه ندارد.

به راستی این صحنه‌های مختلف نهج‌البلاغه که هر کدام در نوع خود کم‌نظیر یا بی‌نظیر است، از اعجاب‌انگیزترین ویژگی‌های این کتاب بزرگ محسوب می‌شود.

تعبیرات بزرگان پیرامون جاذبهٔ نهج‌البلاغه

تعبیراتی که دانشمندان بزرگ در زمینهٔ جاذبه‌های نهج‌البلاغه دارند نیز شاهد گویایی بر مطالب بالاست:

«**سیّد رضی**» قهرمان میدان نهج‌البلاغه که خود یکی از ادبای به نام عرب محسوب می‌شود گهگاه در ذیل خطبه‌های نهج‌البلاغه تعبیراتی دارد که نشان می‌دهد تا چه حد مردم با شنیدن این خطبه‌ها مفتون و مجذوب می‌شدند و یا خود او تحت تأثیر امواج نیرومند جاذبهٔ آن قرار گرفته است.

از جمله در ذیل خطبهٔ غرّاء (خطبهٔ ۸۳ نهج‌البلاغه) می‌گوید: «**وَ فِی الْخَبَرِ أَنَّهُ لَمّا خَطَبَ بِهذِهِ الْخُطْبَةَ اِقْشَعَرَّتْ لَهُ الْجُلُودُ وَ بَکَتِ الْعُیُونُ وَ رَجَفَتِ الْقُلُوبُ**؛ در خبر آمده است، هنگامی که علی علیه السلام این خطبه را ایراد فرمود بدنها به لرزه درآمده، چشمها گریان شدند و دلها به اضطراب و تپش افتادند».

در ذیل خطبهٔ معروف همّام (همان مرد زاهد عارفی که از مولا علی علیه السلام تقاضای توصیف صفات پرهیزگاران کرد و امام آن خطبهٔ عجیب و بی‌مانند را بیان فرمود) می‌خوانیم:

(هنگامی که امام به حساس‌ترین نقطهٔ خطبه رسید) «همّام صیحه‌ای زد و مدهوش شد و بر زمین افتاد و مرغ روحش از قفس تن پرواز نمود. امیرمؤمنان

فرمود: آه، من از این حادثه بر او می‌ترسیدم (لذا درخواست او را در آغاز نپذیرفتم و پس از اصرر قبول کردم) سپس افزود: آیا چنین نیست که این گونه پند و اندرزهای رسا به آنان که اهل موعظه و پندند اثر می‌کند».

همچنین در ذیل خطبهٔ بیست و هشتم، گفتار دیگری دارد که از عمق جاذبه خطبه در فکر و جان «سیّد رضی» خبر می‌دهد، می‌گوید:

«اگر سخنی باشد که مردم را به سوی زهد بکشاند و به عمل کردن برای آخرت وادار سازد، همین سخن است که می‌تواند دلبستگی انسان را از آرزوهای طولانی قطع کند و جرقّهٔ بیداری و آگاهی و نفرت از اعمال زشت را در دل او بیفروزد».

سپس بعد از ذکر نمونه‌هایی از تعبیرات این خطبه می‌افزاید: «در این خطبه دقّت کنید که باطنی شگفت‌آور و عمقی عجیب و جالب دارد و بدین گونه است اکثر سخنان امام علیه السلام».

همچنین در ذیل خطبهٔ ۱۶ می‌گوید: «در این سخن که از نزدیک‌ترین سخنان به حقیقت فصاحت است لطایفی نهفته شده که هیچ یک از سخن سنجان به پای آن نمی‌رسد و بیش از آنچه که ما از آن به شگفتی فرو می‌رویم، شگفتی از آن به تعجّب می‌آید! به علاوه در آن ریزه‌کاری‌هایی از فصاحت است که نه زبان قادر به شرح آن است و نه هیچ انسانی می‌تواند به عمق آن برسد و نه آنچه را من می‌گویم، جز آنان که در فصاحت پیشگام و ریشه دارند می‌توانند درک کنند (آری) «**وَ ما يَعْقِلُها إِلَّا الْعالِمُونَ**؛ جز دانشمندان آن را درک نمی‌کنند».

در ذیل خطبهٔ معروف شقشقیّه نیز سخنی از «ابن‌عباس» مفسّر و محدّث معروف نقل شده که شدّت مجذوب شدن او را در برابر این خطبه نشان می‌دهد، می‌گوید: «**فَوَ اللهِ ما أَسَفْتُ عَلى كَلامٍ قَطُّ كَأَسَفى عَلى هذا الْكَلامِ أَنْ لا يَكُونَ أَميرُ الْمُؤْمنينَ** علیه السلام **بَلَغَ مِنْهُ حَيثُ أَرادَ**؛ به خدا سوگند هیچ گاه بر سخنی همچون این گفتار تأسف نخوردم که (ناتمام ماند و) امام امیرالمؤمنین علیه السلام به آن جا که می‌خواست نرسید (و مرد مزاحمی با نامه‌ای که بی‌موقع به دست آن حضرت داد توجّه او را به خود جلب کرد و از ادامهٔ خطبه بازداشت)».

این سخن را با کلامی از «**محقّق خویی**» در منهاج‌البراعة و سخنی از «**ابن أبی‌الحدید**» پایان می‌دهیم، آن جا که می‌گوید: «هیچ سخنی را با کلام علی علیه السلام نمی‌توان از نظر نظم گفتار با عظمت محتوا مقایسه کرد، او یکّه‌تاز این میدان است و سخنوری است که با بیانش خشم و اضطراب فرو می‌نشیند و دریایی است که جواهراتش را به ساحل پرتاب می‌کند و بر دلها حکومت کرده آنها را به پیروی از اوامر و نواهی خود می‌کشاند. تشویقهای آن، دلیل و راهنمای نیکیهاست و با تازیانهٔ سخنان ترسانندهٔ خود، از منکرات باز می‌دارد. پس سزاوار است که سخنش پیشوای سخنان باشد همان گونه که خودش امام و پیشوای خلق است **فَحقیق بِکلامِهِ أنْ یُجْعَلَ إمامَ الْکَلامِ کَما أنَّهُ عَلَیْهِ السَّلامُ إمامُ الأنامِ**».[1]

بالاخره «ابن ابی‌الحدید» در ذیل فرازی از خطبهٔ ۱۰۹ ـ بعد از بیان این حقیقت که هر کس می‌خواهد فنون فصاحت و بلاغت را بیاموزد و ارزش کلمات را نسبت به یکدیگر درک کند در این خطبه بیندیشد، می‌گوید:

«تأثیر و جاذبهٔ این خطبه چنان است که اگر آن را بر انسان بی‌دین ملحدی که مصمّم است رستاخیز را با تمام قدرت نفی کند بخوانند قدرتش درهم می‌شکند و دلش را در وحشت فرو می‌برد و ارادهٔ منفی او را تضعیف می‌کند و تزلزل در بنیاد اعتقاد او ایجاد می‌نماید. پس خداوند بزرگ گوینده‌اش را از این خدمت به اسلام جزای خیر دهد، بهترین جزایی که به ولیّی از اولیایش داده است. چه جالب بود یاریش برای اسلام، گاه با دست و شمشیر و گاه با زبان و بیان و گاه با قلب و فکرش. آری او «**سَیِّدُ الْمُجاهِدینَ وَ أبْلَغُ الْواعِظینَ وَ رَئیسُ الْفُقهاءِ وَ الْمُفَسِّرینَ و إمامُ أهْلِ الْعَدْلِ وَ الْمُوَحِّدینَ**» است.[2]

* * *

۱. منهاج‌البراعة، ج ۱، ص ۲۷۱.

۲. شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۲۰۲ (با کمی تلخیص).

اسناد نهج‌البلاغه

شک نیست که خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار نهج‌البلاغه به صورت روایات مرسل (طبق جمع‌آوری مرحوم «**سیّد رضی**») آمده است. یعنی اسنادی که به طور متّصل به معصومین برسد برای آنها ذکر نشده و گاه همین سبب شده که بعضی در آنها وسوسه کنند، مخصوصاً آنها که تصوّر می‌کرده‌اند وجود نهج‌البلاغه به خاطر محتوای بسیار بلند آن ممکن است سندی بر حقّانیّت مذهب شیعه و فضیلت و برتری علی‌علیه‌السلام بر تمام صحابه گردد، این را بهانه و دستاویزی برای منزوی ساختن این کتاب بزرگ در افکار عمومی مسلمانان قرار دادند.

گرچه این وسوسه‌ها خوشبختانه تأثیری در افکار اندیشمندان اسلامی نگذاشته و علمای هر دو گروه زبان به توصیف و ستایش آن گشوده و به شرح دقایق و اسرار آن پرداخته‌اند که نمونه‌هایی از آن را در گذشته دیدیم، ولی لازم است برای رفع این وسوسه‌ها شرحی در زمینهٔ اسناد نهج‌البلاغه داده شود تا این گرد و غبار جزئی نیز از چهرهٔ نورانی آن زدوده گردد.

در این جا ذکر دو نکته لازم است:

۱ـ غالب خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار نهج‌البلاغه، بلکه اکثریّت قریب به اتفاق آن، مطالبی است مستدل و یا در خور استدلالهای منطقی و در واقع از قبیل «**قَضایا قِیاساتُها مَعَها**؛ مسائلی که دلیلش در خودش نهفته است».

بنابراین نیازی به سلسله اسناد به عنوان مباحث تعبّدی ندارد زیرا بخش عظیمی از آن دربارهٔ معارف اعتقادی، مبدأ و معاد، صفات خداوند، دلایل عظمت قرآن و پیامبر اسلام‌صلی‌الله‌علیه‌وآله و مانند آن است.

بخش دیگری دربارهٔ مواعظ و نصایح و درس‌های عبرت در زندگی امّتهای پیشین و آیین کشورداری و زندگی اجتماعی و آداب جهاد و امثال آن است که عموماً مطالبی منطقی و مستدل یا قابل استدلال است.

همان گونه که نوشته‌های فلاسفهٔ بزرگ و علمای علوم مختلف و حتّی اشعار نغز

شعرای نامی و مانند آن بدون نیاز به سلسلهٔ سند مقبول است، دربارهٔ محتوای نهج‌البلاغه نیز به همین دلیل و به طریق اولی مشکلی نداریم، در واقع دلایل آنها با خود آنهاست و به قول معروف «قضایا قیاساتها معها»!

تنها بخش کوچکی از نهج‌البلاغه است که از احکام فرعیّه تعبّدیّه سخن می‌گوید. اگر مسألهٔ سند مطرح باشد تنها در این قسمت است که قطعاً یک عُشر نهج‌البلاغه را نیز تشکیل نمی‌دهد بنابراین سر و صداهای مربوط به اسناد نهج‌البلاغه بسیار کم‌رنگ و کم‌اثر است.

۲ـ نکتهٔ دیگر این که اگر معیارهای حجّیت سند را برای نهج‌البلاغه بخواهیم، از این نظر نیز مشکلی در کار نیست، زیرا برای پذیرش حدیث و روایت ـ آن گونه که در علم اصول تحقیق شده ـ معیار اصلی وثوق و اعتماد و اطمینان به روایت است که از طرق مختلف ممکن است به وجود آید؛ گاه سلسلهٔ سند با راویان مورد اعتماد، سبب وثوق به روایت می‌شود و گاه کثرت و تعدّد روایت ـ آن هم در کتب معتبر و مشهور ـ چنین اعتمادی را حاصل می‌کند و گاه محتوا آن قدر بلند و عمیق و والاست که گواهی می‌دهد تنها از فکر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا امام معصومی تراوش کرده است و همین سبب اعتماد ما به چنین روایتی می‌شود.

نظیر این مسأله را دربارهٔ صحیفهٔ سجّادیه (علاوه بر اسناد معتبری که برای آن ذکر کرده‌اند) یعنی دعاهای بسیار بلند، با برترین محتوا و عالی‌ترین مضمون که از «**امام سجاد علی‌بن الحسین زین‌العابدین**» علیه‌السلام نقل شده است، نیز گفته‌اند.

بی‌شک هر کس در خطبه‌های نهج‌البلاغه و سایر محتویات آن دقّت کند و در مضامین آن دقیق شود و به گوشه‌ای از اسرار آن پی برد اعتراف خواهد کرد که اینها کلمات یک انسان عادی نیست اینها سخنانی است که حتماً از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا امام معصومی باید صادر شده باشد و به تعبیر بزرگان علمای شیعه و اهل سنّت که در عبارات گذشته آمد برتر از کلام مخلوق و پایین‌تر از کلام خالق است.

بنابراین به مقتضای «آفتاب آمد دلیل آفتاب» محتوای نهج‌البلاغه دلیلی بر

اعتبار سند آن و صادر شدن معصوم‌علیه‌السلام است و چون تنها معصومی که به او نسبت داده شده علی‌علیه‌السلام است یقین داریم کلام اوست.

چه کسی احتمال می‌دهد که یک فرد عادی و یا دانشمند، آنها را جعل کرده باشد و به علی‌علیه‌السلام نسبت داده باشد؟!

کسی که بتواند چنین کاری را بکند و یا حتّی عشری از اعشار آن را ابداع و انشا نماید، چرا به خودش نسبت ندهد که افتخاری برای او در تمام جهان باشد؟

افزون بر این با شناختی که از «**سیّد رضی**» و شخصیّت و وثاقت و بزرگی مقام او داریم می‌دانیم تا در منابع معتبری آن را ندیده باشد این گونه قاطعانه به علی‌علیه‌السلام نسبت نمی‌دهد. او هرگز نمی‌گوید از امیرمؤمنان‌علیه‌السلام روایت شده بلکه به طور قطع می‌گوید از خطبه‌های آن حضرت، از نامه‌های آن حضرت، از کلمات قصار آن حضرت است. چگونه ممکن است دانشمندی با این قاطعیّت سخنانی را به پیشوای معصومش نسبت دهد بی‌آن‌که اسناد معتبری برای آن پیدا کرده باشد؟!

از این گذشته کتاب‌های زیادی قبل از «سیّد رضی» نوشته شده است که بسیاری از خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار نهج‌البلاغه یا غالب آنها در آن کتب آمده است و این به خوبی نشان می‌دهد که این کلمات قبل از «سیّد رضی» نیز در میان دانشمندان و راویان حدیث و گاه در میان توده‌های مردم مشهور و معروف بوده است و این شهرت می‌تواند ما را بی نیاز از اسناد متّصل کند. حتّی بعضی از بزرگان مورّخان نوشته‌اند، خطبه‌های نهج‌البلاغه که در میان مردم شهرت داشته بسیار بیش از آن مقداری بوده است که «سیّد رضی» در نهج‌البلاغه آورده است و در واقع نهج‌البلاغه گلچینی از آن خطبه‌هاست.

از جمله مورّخ معروف «**مسعودی**» که حدود یک قرن قبل از «**سیّد رضی**» می‌زیسته در «**مروج‌الذهب**» دربارهٔ خطبه‌های امام‌علیه‌السلام می‌گوید:

«**وَالَّذی حَفِظَ النّاسُ عَنْهُ مِنْ خُطَبِهِ فِی سائِر مَقاماتِهِ أرْبَعُ مِاَةٍ وَ نَیِّفٍ وَ ثَمانُونَ خُطْبَةً**؛ آنچه مردم از خطبه‌های امام در موارد مختلف حفظ کرده‌اند چهارصد و

هشتاد و چند خطبه است»[1] در حالی که خطبه‌های نهج‌البلاغه که اکنون در دست ماست حدود دویست و چهل خطبه است.

دانشمند معروف دیگری به نام «**سبط‌بن جوزی**» در کتاب «**تذکرة الخواص**» از «**سیّد مرتضی**» نقل می‌کند که فرموده است: «چهارصد خطبه از خطبه‌های امام به دست من رسیده است».[2]

«**جاحظ**» دانشمند معروف اسلامی در کتاب «**البیان والتبیین**» می‌گوید: خطبه‌های «علی» علیه‌السلام مدوّن و محفوظ و مشهور بوده است.[3]

دانشمند دیگری به نام «**ابن‌واضح**» در کتاب «**مشاکلة الناس لزمانهم**» چنین می‌گوید: «مردم از امام علی علیه‌السلام خطبه‌های فراوانی حفظ کرده‌اند، او چهارصد خطبه خوانده و مردم آنها را حفظ نموده و همانهاست که در میان ما رایج است و در سخنرانیها از آن استفاده می‌کنند».[4]

هم اکنون کتابهایی در دست ماست که به عنوان مصادر و اسناد نهج‌البلاغه از سوی جمعی از فضلا و بزرگان معاصر نگاشته شده و اسناد این خطبه‌ها را در کتاب‌هایی که قبل از «**سیّد رضی**» نگاشته شده به دست آورده و در مجموعه‌های جالبی منتشر ساخته‌اند که یکی از بهترین کتابها در این زمینه کتاب «مصادر نهج‌البلاغه و أسانیده» تألیف دانشمند محقّق «**السیّد عبدالزهراء الحسینی الخطیب**» می‌باشد که مراجعه به آن هر جستجوگری را بر این حقیقت واقف می‌کند که «**سیّد رضی**» در نقل این خطبه‌ها هرگز تنها نیست.

قابل توجّه این که در این کتاب آنچه در نهج‌البلاغه آمده است از ۱۱۴ (یکصد و چهارده) کتاب دیگر گردآوری شده که بیش از بیست کتاب از آنها مربوط به

---

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۹، چاپ دار الهجرة قم.
۲. تذکرة الخواص، ص ۱۲۸.
۳. البیان و التبیین، ج ۱، ص ۸۳.
۴. مشاکلة الناس لزمانهم، ص ۱۵.

دانشمندانی است که قبل از «سیّد رضی» می‌زیسته‌اند. علاقه‌مندان برای آگاهی بیشتر می‌توانند به آن مراجعه کنند چرا که در این مقدّمهٔ فشرده و کوتاه مجال بحث بیش از این نیست.

این نکته نیز قابل ذکر است که شخص «**سیّد رضی**» در لابه‌لای کلمات خود در نهج‌البلاغه ـ که احیاناً در توضیح خطبه‌ها گفته ـ از ۱۵ (پانزده) کتاب نام می‌برد که او در گردآوری نهج‌البلاغه از آنها استفاده کرده است.[۱]

از مجموع آنچه در بالا گفته شد به خوبی روشن شد که جایی برای وسوسه کردن اسناد نهج‌البلاغه وجود ندارد.

شروح نهج‌البلاغه

آخرین سخن در این مقدّمه، سخن کوتاهی دربارهٔ شروح و ترجمه‌هایی است که دانشمندان اسلام از عصر «**سیّد رضی**» تا کنون دربارهٔ این کتاب بزرگ داشته‌اند و به نظر می‌رسد هر چه از عصر «سیّد رضی» دور می‌شویم این شروح و تفسیرها و ترجمه‌ها افزایش می‌یابد و این به خاطر آن است که این گنجینهٔ بزرگ روز به روز بهتر شناخته می‌شود و کنگره‌های مختلفی که در این اواخر دربارهٔ نهج‌البلاغه گرفته شده و می‌شود، شاهد گویای دیگری بر این مدّعاست.

«**مرحوم علّامهٔ امینی**» در جلد چهارم کتاب نفیس «**الغدیر**» در شرح حال «مرحوم سیّد رضی» به این مسأله اشاره کرده، می‌گوید:

---

۱. این کتاب‌ها عبارتند از:

۱ـ البیان و التبیین، تألیف جاحظ ۲ـ تاریخ طبری ۳ـ الجمل، تألیف واقدی ۴ـ المغازی، تألیف سعیدبن یحیی أموی ۵ـ المقامات، تألیف ابی‌جعفر اسکافی ۶ـ المقتضب، تألیف مبرّد ۷ـ حکایة أبی‌جعفر محمّدبن علیّ الباقر علیهما السلام ۸ـ حکایة ثعلب عن ابن الاعرابی ۹ـ خبر ضرار الضبابی ۱۰ـ روایة ابی‌جحیفة ۱۱ـ روایة کمیل بن زیاد النخعی ۱۲ـ روایة مسعدة بن صدقة لخطبة الاشباح عن الصادق جعفربن محمّد ۱۳ـ روایتی نوف البکالی ۱۴ـ ماذکره أبوعبید القاسم‌بن سلام، من غریب الحدیث ۱۵ـ ما وجد بخط هشام بن الکلبی.

«از زمانی نزدیک به عصر (مرحوم سیّد) تاکنون بیش از **هفتاد شرح** بر نهج‌البلاغه نگاشته شده است...».

سپس به ذکر یک یک آنها با نام مؤلّفان و تاریخ وفات آنها پرداخته و به اضافهٔ ترجمه‌هایی که در این اواخر به آن افزوده شده، تعداد «هشتاد و یک شرح و ترجمه» را نام می‌برد.[۱] و طبیعی است که هر کدام از این شروح (همانند تفاسیر قرآن)، نهج‌البلاغه را از زاویه یا زوایای ویژه‌ای مورد توجّه قرار داده‌اند، بعضی به نکات ادبی پرداخته و برخی به نکات تاریخی و پاره‌ای به مسائل فلسفی یا مسائل تربیتی و اجتماعی توجّه کرده‌اند.

نویسندهٔ توانای کتاب «**مصادر نهج‌البلاغه**» در کتاب خود از **یکصد و ده شرح و تفسیر** نام می‌برد و بعضی از فضلا در کتابنامهٔ نهج‌البلاغه اسامی **سیصد و هفتاد کتاب** را در شرح و ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه نوشته‌اند.[۲] ولی با این همه باید اعتراف کرد که گویی این کتاب بزرگ هنوز دست نخورده است و نیاز به شروح فراوان دیگری دارد که گوهرهای معانی آن را از درون صدف الفاظ بیرون کشند و در دریای بیکران نهج‌البلاغه به غوّاصی پرداخته، لؤلؤهای معانی را بیرون آورند و نیازهای این عصر و زمان و اعصار و ازمنهٔ آینده را از آن بیرون کشند زیرا ابعاد نهج‌البلاغه همچون ابعاد وجود «علی»علیه‌السلام آن چنان وسیع و گسترده است که به این آسانی نمی‌توان بر آن دست یافت.

البتّه شروح و ترجمه‌هایی که در بالا به آن اشاره شد، همه کامل و گسترده نیست و بعضی از آنها تنها بخشی از «نهج‌البلاغه» را مورد شرح قرار داده است و در میان این شروح بعضی وسیع‌تر و کامل‌تر و دارای امتیازات خاصّی است که در ذیل به بخشی از آنها اشاره می‌شود:

---

۱. الغدیر، ج ۴، ص ۱۸۶ تا ص ۱۹۳.

۲. المعجم المفهرس لألفاظ نهج‌البلاغة، ص ۱۰ (قابل توجّه این که در مصادر نهج‌البلاغه شماره‌های شروح صد و یک نوشته شده نه صد و ده).

۱ـ «**أعلام نهج‌البلاغة**» که به گفتهٔ «**علّامهٔ امینی**» قدیمی ترین شرح نهج‌البلاغه است و مؤلّف آن «**علی‌بن الناصر**» از معاصران مرحوم «**سیّد رضی**» است.

۲ـ «**منهاج‌البراعة**» نوشتهٔ «**سعیدالدین هبة الله قطب راوندی**» از علمای قرن ششم هجری.

۳ـ شرح «**ابن أبی‌الحدید معتزلی**» از علمای قرن هفتم در بیست جلد که از مشهورترین شروح نهج‌البلاغه است.

۴ـ «**شرح ابن‌میثم بحرانی**» از علمای قرن هفتم که آن نیز از شروح گسترده و جالب است.

۵ـ شرح دیگری به نام «**منهاج البراعة**» نوشتهٔ مرحوم «**حاج میرزا حبیب‌الله موسوی خویی**» از علمای قرن سیزده و چهارده هجری که به شرح خویی معروف است.

۶ـ شرح «**شیخ محمّد عبده**» از علمای معروف اهل سنّت که در قرن سیزدهم می‌زیسته است.

جمعی از بزرگان و فضلای معاصر نیز شرح‌های جالب و قابل ملاحظه‌ای برای نهج‌البلاغه نگاشته‌اند که ذکر همهٔ آنها به طول می‌انجامد.

قابل توجّه این که عالم بزرگوار «**مرحوم محدّث تهرانی**» در کتاب «**الذریعة**» حدود یکصد و چهل شرح را بر نهج‌البلاغه از علمای شیعه نام می‌برد و شانزده شرح را از علمای اهل سنّت، قدیمی‌ترین آن شرحی است که از فخر رازی (متوفّی ۶۰۶ هجری) بر آن نگاشته است.[1]

* * *

۱. الذریعة، ج ۱۴، ص ۱۱۱ تا ص ۱۶۰.